

هر چند کائنات کما فی درون عالم  
 باح و کرم و جوی و حباب است  
 اینست خانه است پر از ماه افلاک  
 هر چند از هر دو تو بود پدید آید  
 عینا بر آن خلق بود بی پرورش  
 از آنکه می کشد کعبه آفتاب  
 هر چند می کشد زردان ز سر و کلاه  
 اندرین است از آنکه سیاهان  
 خاک سید کائنات زود میکند  
 پر برینا و درون کربان انفعال  
 یک مشت خاک تر بود لایق ستار  
 از علمت طاعتی نه برین  
 بی ازینا زودتر که در کشور نیست  
 برینچه که مایلید گوش مرا

یک است سیرت که در اندر سیرت  
 در هر کساده از هر خط است  
 دامان خاک تیره از مویضها تو  
 هر چند می کشد زوبانی ثنای تو  
 پرور است بر لب بر لب بقای  
 مدیبت کوه از قلم مشک تو  
 درستی که هر چند بر روزی پستی  
 در هر دو که کشند ز کبریا تو  
 هر چند است که بال از نهد در هوای تو  
 هر چند که سپهر نهد در هوای  
 هم از تو جان است تمام و با هم  
 جنیس کردی که شود دروغای تو  
 باز چو آب است خاک ز غنیمت برای تو  
 اینست خاک تیره در دراز برای تو  
 برکتش کوه است از غنیمت برای تو

مدار تو در بهر جهت هزاره صایب	ای عالم از ظهور صفایب
ترا کوفته غم عالم و مر آنست تو	بیای تو در اینست دات که تو قطع
کشتی دور نیست تو دریا و کمان	عینای تو برده چشم جهان شده

صایب